

اسرار نزع خافض در قرآن (نقد ترجمه‌ها: بررسی موردی پنج آیه از قرآن کریم)

الهه هادیان رسنانی^{۱*}

۱. دانشیار گروه قرآن، دانشگاه قرآن و حدیث، تهران، ایران.

پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۸

دریافت: ۱۴۰۱/۷/۲

چکیده

اسلوب نزع خافض یا حذف حرف جر، از مباحث مهم در حوزه افعال لازم و متعدی در زبان عربی است و دانشمندان نحو در کتاب‌های نحوی، ابوابی را به این بحث اختصاص داده و اقسام و قواعد آن را بیان داشته‌اند؛ اما آنچه در این میان مغفول واقع شده است، نگاه به این مبحث به عنوان یکی از جلوه‌های اعجاز بیانی قرآن و ظرایف و جنبه‌های بلاغی و تأثیرگذاری این قاعده نحوی در تفسیر و ترجمه آیات و کارکردهای زیبایی‌شناختی معنایی آن است که با توجه به شواهد قرآنی، بسیار کاربردی و دارای اهمیت است. قرآن کریم با به‌کارگیری برخی اسلوب‌های بلاغی از جمله نزع خافض، به برجسته‌سازی نکات قابل‌توجهی در سیاق می‌پردازد و برای روشن شدن معنا و مفهوم دقیق آیات و درک زیبایی بیان و عظمت معجزه قرآن در بعد بلاغت آن، باید به هر نوع حذف و یا اضافه حروف و حتی حرکات توجه داشت. در این مقاله کوشش شده است به روش تحلیلی- توصیفی، به صورت موردی، با مطالعه پنج نمونه از مواضع اسلوب نزع خافض در قرآن کریم، اثر بلاغی، تفسیری و تأثیر پیام‌های هدایتی این اسلوب در ترجمه و تفسیر آیات، بررسی و کاستی‌های ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن تبیین شود و در هر یک از موارد، ترجمه‌ای دقیق و صحیح و در برخی موارد، نوین بر اساس رویکرد تفسیری صحیح ارائه گردد.

واژگان کلیدی: نزع خافض، حذف حرف جر، قرآن، ترجمه و تفسیر.

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسئله

کاربرد ساختارهای نحوی خاص، جلوه‌هایی از اعجاز بیانی قرآن کریم است. از جمله این ساختارهای نحوی، اصطلاح «منصوب به نزع خافض» است که در کتاب‌های نحو و تفسیر، کاربرد دارد و مراد از آن، حذف حرف جر و منصوب شدن اسم پس از آن است. درباره این مسئله، علمای نحو بسیار سخن گفته‌اند و ابوابی را به این مسئله اختصاص داده‌اند؛ ولی آنچه از منظر آنان و حتی مفسران و مترجمان قرآن مغفول مانده و یا کمتر بدان توجه شده است، جنبه‌های بلاغی و کارکردهای معنایی آن است که در تفسیر و ترجمه آیه بسیار مؤثر است و باید بدان توجه داشت.

در کتاب‌های نحوی، گاه منصوب به نزع خافض، «مفعول به» شمرده شده است؛ این در حالی است که میان منصوب به نزع خافض و «مفعول به» تفاوت‌های ساختاری، بلاغی و مفهومی عمیقی وجود دارد.

بر این اساس، سؤال اصلی این پژوهش آن است که در چنین جملاتی، چرا حرف جر حذف شده است و این حذف چه تأثیری در بلاغت و مفهوم کلام دارد و چه تفاوت معنایی با حالت غیرحذف ایجاد می‌کند؟ پاسخ به این سؤال، همان چیزی است که غالباً در ترجمه‌ها و حتی تفاسیر قرآن مغفول مانده است.

ما در این پژوهش به بررسی پنج نمونه از آیاتی که نزع خافض (حذف حرف جر) موجب تأثیرات بلاغی و ساختاری عمیق در آیه شده و بر ترجمه و تفسیر آیه مؤثر واقع شده است، خواهیم پرداخت.

در ابتدای بحث، ذکر این نکته لازم است که در کتاب‌های نحو درباره این قاعده، غالباً تنها به نکات نحوی آن توجه شده و دو قسم قیاسی و سماعی برای آن ذکر شده که از محل بحث ما خارج است (رک ابن هشام، بی تا، ج ۲: ۱۶۱؛ مدنی، بی تا: ۳۰۱).

۲-۱- پیشینه پژوهش

پیشینه این پژوهش را می‌توان در سه قسم پیشینه عام، خاص و آخص مورد بررسی قرار داد: در پیشینه عام، دانشمندان نحو، در باب نزع خافض سخن فراوان گفته‌اند و ابوابی را در کتاب‌های خویش به این بحث اختصاص داده‌اند. برخی پژوهش‌ها نیز (اعم از کتاب و مقاله و پایان‌نامه) به صورت موضوعی، به مسئله نزع خافض در زبان عربی پرداخته‌اند؛ مانند پایان‌نامه «المنصوب علی نزع الخافض، دراسة وصفية تحليلية»، حسین راضی خلیل العایدی، الجامعة الإسلامية غزة. در کتاب‌های اعراب القرآن و تفسیر نیز در خصوص آیاتی که نزع خافض در آن‌ها واقع شده است - غالباً بدون اشاره به وجه تفسیری- اعراب نحوی آن آمده است.

در پیشینه خاص مسئله این پژوهش نیز پژوهش‌هایی - گرچه بسیار محدودتر - در خصوص نزع خافض در قرآن کریم (اعم از کتاب و مقاله و پایان‌نامه) به نگارش درآمده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: مقاله «من أسرار النزع الخافض فی القرآن»، یوسف بن عبدالله الأنصاری، مجلة جامعة أم القرى لعلوم الشريعة واللغة العربية وآدابها، ج ۱۶، العدد ۲۸؛ کتاب «من أسرار حروف الجر فی الذکر الحکیم»، محمد الأمين الخضری؛ پایان‌نامه «آسیب‌شناسی ترجمه‌های قرآن بر مبنای بررسی‌های نحوی بلاغی حذف حرف جر»،

فرخنده عابدینی، دانشگاه علوم و معارف قرآن؛ مقاله «کارکردهای زیبایی‌شناختی حذف حروف جازه در قرآن کریم، حمید عباس زاده، دوفصلنامه آموزه‌های قرآنی؛ مقاله «تحلیل نحوی - معنایی منصوب به نزع خافض با نظر به قرآن کریم»، مطهره فرجی، فصلنامه تخصصی حسنا؛ و...

اما درباره پیشینه اخص این پژوهش، می‌توان گفت شاخص نوشتار حاضر که آن را از سایر پژوهش‌ها متمایز می‌کند، بررسی و تبیین این قاعده به صورت موردی و تخصصی در پنج آیه قرآن کریم (اعراف/ ۱۵۵؛ نساء/ ۱۲۷؛ یوسف/ ۲۵؛ بقره/ ۲۲۷؛ اِسرائ/ ۶۱) با توجه به شناخت فضای تاریخی نزول و سیاق آیات و نقد تفاسیر و ترجمه‌های قرآن و پیشنهاد ترجمه - ای مناسب برای آیات یاد شده بر اساس وجه بلاغی و تأثیر تفسیری این قاعده بر مفهوم این آیات است. چنین رویکرد دقیق تفسیری به ویژه با توجه به فضای تاریخی نزول و نیز سیاق آیات - به عنوان نمونه درباره آیه ۱۲۷ سوره نساء و یا آیه ۲۵ سوره یوسف که خواهیم آورد - در پژوهش‌های یاد شده مانند خضری و عابدینی نیز مغفول مانده است.

۲- مفهوم‌شناسی «نزع خافض» در لغت و اصطلاح علم نحو

«نزع» در لغت به معنای «کنندن»، «درآوردن» و یا «جداکردن» است (رک ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵: ۴۱۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۹۸) و «خافض» از ماده «خفص» در لغت به معنی پایین آوردن، که نقطه مقابل آن، «الرّفع»، یعنی برافراشتن و بالا بردن است (رک ابن درید، ۱۹۸۸، ج ۱: ۶۰۷؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۸۹) و در اصطلاح علم نحو، «خافض» به معنی «جر دهنده یا کسره دهنده» که تعبیری مشابه تعبیر جار یا حرف جر است و منصوب به

نزع خافض، اسمی است که به سبب کنده شدن یا اسقاط حرف جرّ قبل از آن، نصب داده می‌شود و حالت اعرابی آن از حالت جر به حالت نصب تبدیل می‌شود (برای نمونه رک مبرد، بی‌تا، ج ۲: ۵۸۸؛ ابراهیم برکات، بی‌تا، ج ۴: ۲۳۲) و به عبارتی، کلمه منصوب در حقیقت همان مجرور به حرف جر است که به دلایلی - که آن دلایل غالباً از نگاه علمای نحو و مفسران، مغفول مانده و مورد بحث ما در این پژوهش است - حرف جرّ آن حذف شده است.

۳- تبیین برخی نمونه‌های قرآنی از کاربرد قاعده نزع خافض و جنبه‌های بلاغی و تفسیری آن
درباره این قاعده، در برخی آیات به طور قطع نزع خافض وجود داشته و به عبارتی، حرف جر حذف شده است؛ ولی درباره برخی آیات دیگر، این مسئله مورد اختلاف است. ما در ارائه نمونه‌های کاربرد این قاعده در قرآن، به برخی از مهم‌ترین موارد قطعی آن خواهیم پرداخت:

۳-۱- نمونه اول: تمایل یا عدم تمایل به ازدواج با یتیمان (نساء/۱۲۷)

از جمله آیاتی که قاعده نزع خافض در تفسیر و ترجمه آن بسیار تأثیرگذار است و در بسیاری از تفاسیر و قریب به اتفاق ترجمه‌های قرآن مغفول مانده است، آیه ۱۲۷ سوره نساء است:

﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُثَلَّى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا﴾

با توجه به نوع تقدیر حرف اضافه در فعل «تَرْغَبُونَ»، دو نوع برداشت و ترجمه از آیه شریفه به دست می‌آید: اگر حرف جرّ «فی» را در تقدیر بگیریم (تَرْغَبُونَ فی)، در این صورت، معنی آیه چنین می‌شود: «زنان یتیمی که به قصد خوردن اموالشان، رغبت به ازدواج با آنان دارید»؛

ولی اگر حرف جرّ «عَنْ» را در تقدیر بگیریم (تَرْغُبُونَ عَنْ)، در این صورت، آیه شریفه اشاره به زنان یتیمی دارد که به جهت فقرشان، از این که با آنان ازدواج کنید، دوری می‌کنید (رک درویش، ۱۴۱۵، ج ۲: ۳۳۲-۳۳۳).

گفتنی است درباره ماده «رغب» گرچه اصل بر کاربرد آن بدون حرف جر و یا با تقدیر حرف «فی» و یا تقدیر حرف «إِلَى» است (رک ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۲: ۴۱۵؛ نیز رک مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۶۶-۱۶۹) و تقدیر «عَنْ» محتاج قرینه است؛ ولی ما در این پژوهش، بر اساس دیدگاه‌های بیان‌شده در کتاب‌های نحوی و نیز کتاب‌های تفسیری گفته‌ایم که برخی، حرف «فی» و برخی نیز، حرف «عَنْ» را در تقدیر گرفته‌اند و شأن نزول و فضای نزولی نیز که ذیل آیه شریفه از آن صحبت به میان آمده است، جهت نقد و بررسی دقیق‌تر تفاسیر و ترجمه‌ها است.

جهت روشن شدن مفهوم آیه شریفه، لازم است که در ابتدا نگاهی به شأن نزول و فضای نزول آیه با توجه به بستر تاریخی و فضای فرهنگی عصر نزول داشته باشیم:

۳-۱-۱- شأن نزول

گروهی از مفسران در شأن نزول آیه شریفه آورده‌اند که: مردی دختر یتیمی را سرپرستی می‌کرد که دارای مال بود و درعین حال متمایل به ازدواج با وی نبود. لذا او را در خانه خود به طمع مال وی محبوس می‌داشت به خیال این که او بمیرد و صاحب مال او بشود، و این آیه در مذمت و منع از این کار نازل شد.

گروه دیگری درباره شأن نزول آیه گفته‌اند: جابر بن عبدالله انصاری، دخترعموی کوری

داشت که از پدرش مالی به ارث برده بود و جابر متمایل به نکاح با او نبود و او را به عقد کسی هم در نمی‌آورد. از ترس این که شوهرش پس از ازدواج با وی، صاحب اموال او بشود. از رسول خدا (ص) در این باره سؤال کردند این آیه نازل گردید (طوسی، بی تا، ج ۳: ۳۴۴).

۳-۱-۲- فضای نزول آیه شریفه و فرهنگ عصر جاهلیت

جهت روشن شدن این شأن نزول لازم است که نگاهی به فضای نزول آیه شریفه در ارتباط با یکی از پیمان‌های عصر جاهلی مرتبط با این شأن نزول داشته باشیم که گرچه در فهم آیه شریفه بسیار مؤثر است؛ ولی در تفاسیر مورد توجه قرار نگرفته است.

۳-۱-۳- برخی پیمان‌های عصر جاهلی (پیمان ولاء فردی)

شناخت بستر تاریخی دوران و فرهنگ جاهلیت که آیین اسلام در آن ظهور یافت، عامل مهمی در شناخت فضای نزول آیات و فهم و تبیین پیام آیات است. از جمله این بسترهای تاریخی، موضوع عهد و پیمان‌های آن دوران است که مسئله مورد بحث در بسیاری از آیات قرآن است و بدون توجه به آن فضا، نمی‌توان محتوا و پیام آیات را به خوبی دریافت نمود.

به‌طور کلی، در نزد مردمان عرب، دو گونه پیمان (حلف) مرسوم بود: ۱- پیمان‌های فردی که میان فرد با فرد یا فرد با يك جماعت بسته می‌شد. ۲- پیمان‌های جمعی که در میان دو گروه یا چند گروه منعقد می‌شد.

در این میان، هرگاه در میان یک فرد با دیگری، پیمانی منعقد می‌شد، رابطه‌ای موسوم به «وَلَاء» میان آن دو به وجود می‌آمد و فرد، مولای دیگری می‌شد. این نوع پیمان‌های کارآمد که پیمان‌های شخصی بود (در مقابل گونه دیگر پیمان‌ها که پیمان‌های قبیله‌ای نام داشت)،

به هنگام انعقاد پیمان، یکی رو به دیگری همراه با سوگند می‌گفت: «خون من خونِ توست، خونِ خواهی من خونِ خواهیِ توست، جنگ من جنگِ توست، صلح من صلحِ توست، تو از من ارث می‌بری و من از تو ارث می‌برم» (دمی دمک و ثاری ثارک و حربی حربک و سلمی سلمک، ترثی و ارثک و تطلب بی و اطلب بک و تعقل عنی و أعقل عنک)؛ و درواقع، با انعقاد این عهد و پیمان، مانند معاهدات سیاسی بین دولت‌ها، سوگند یاد می‌کردند که یک طرف هنگامی که دچار ضعف شود از طرف مقابل که نیروی بیشتری داشت، طلب حمایت کند (سحاب، ۱۹۹۲: ۳۱۹-۳۲۰؛ نیز رک علی، ۱۹۸۰، ج ۴: ۳۷۲-۳۷۳؛ العلی، ۱۹۶۸، ج ۱: ۱۳۴-۱۳۵).

گفتنی است واژگان «وَلَاء» و «مُولی» به جز مفهوم مذکور، دارای معانی دیگری نیز هستند که مورد بحث در این پژوهش نیست.

در مجموع، عهد و پیمان و پابندی به آن در دوره جاهلیت، از اهمیت زیادی برخوردار بوده است و بر همین اساس است که محور آیات و سوره‌های زیادی در قرآن کریم، عهد و پیمان است (مانند سوره مائده با محوریت عهد و پیمان و یا سوره نحل/۹۱؛ انفال/۷۲؛ رعد/۲۵).

بر اساس چنین عهد و پیمانی، بعد از مرگ یکی از طرفین معاهده، سرپرستی خانواده او بر عهده هم‌پیمانش درمی‌آمد؛ و متداول بود که در صورتی که آن شخص متوفی، دختری داشت، سرپرستی‌اش بر عهده هم‌پیمان پدرش درمی‌آمد. اگر دختر مالی از پدرش به ارث برده بود، هم‌پیمان پدرش در آن مال طمع می‌کرد؛ چنانچه دختر بهره‌ای از زیبایی داشت با او

ازدواج می‌کرد. در صورتی که تمایلی به ازدواج با دختر نداشت، او را تا زمان مرگش در خانه محبوس می‌کرد و اجازه ازدواج به او نمی‌داد که مالش به همسرش نرسد. در هر دو صورت مال دختر به هم‌پیمان پدرش می‌رسید.

توجه به این بستر تاریخی و فضای فرهنگی، به شناخت مفهوم بسیاری از آیات قرآن از جمله آیه ۳ سوره نساء (آیه تعدد زوجات که البته موضوع بحث ما در این پژوهش نیست) و نیز آیه مورد بحث این پژوهش (نساء/۱۲۷) کمک می‌کند. چنان‌که شأن نزول گفته شده نیز - صرف نظر از قوت یا ضعف سند آن - در همین بستر تاریخی و فرهنگی روشن تر می‌شود. با این توضیح، نگاهی خواهیم داشت به آیه ۱۲۷ سوره نساء که با موضوع تمایل یا عدم تمایل به ازدواج با یتیمان است:

همان‌گونه که بیان گردید، با توجه به نوع تقدیر حرف اضافه در فعل «تَرْغَبُونَ»، دو نوع برداشت و ترجمه از آیه به دست می‌آید: در صورت در تقدیر گرفتن حرف جرّ «فی» (تَرْغَبُونَ فی)، معنی آیه چنین می‌شود: «زنان یتیمی که به قصد خوردن اموالشان، رغبت به ازدواج با آنان دارید»؛ و در صورت در تقدیر گرفتن حرف جرّ «عَنْ» (تَرْغَبُونَ عَنْ)، آیه شریفه به زنان یتیمی اشاره خواهد داشت که به جهت فقرشان، از این‌که با آنان ازدواج کنید، دوری می‌کنید. هر دو احتمال تفسیری می‌تواند در آیه شریفه وجود داشته باشد و مقصود، هم کسانی باشند که به سبب زیبایی و ثروت آن یتیمان، تمایل به ازدواج با آنان دارند و هم کسانی که به دلیل زشت‌رویی و فقر آن یتیمان، تمایل به ازدواج به آن‌ها ندارند.

و مقصود قرآن کریم، منع دربار هر دو گروه است که این مراد و مقصود و جمع دو دلالت،

با حذف حرف جر حاصل می‌شود و به عبارتی قرآن کریم با حذف حرف جر، در قالب یک جمله، دو دلالت را اراده کرده است و موجب توسعه معنا شده است؛ بنابراین در ترجمه نیز لازم است که هر دو دلالت لحاظ شود.

این در حالی است که ترجمه‌های قرآن، یکی از این دو معنا را در ترجمه لحاظ کرده‌اند؛ به‌عنوان مثال در ترجمه‌های زیر تنها يك وجه تفسیری در ترجمه در نظر گرفته شده است:

- درباره دختران یتیمی که حقوق مقرر آن‌ها را نمی‌دهید و رغبتی به ازدواج با آن‌ها ندارید (ترجمه مشکینی).
- زنان یتیمی که حقوق مقررشان را از آنان دریغ می‌دارید و از این‌که با آن‌ها ازدواج کنید، دوری می‌کنید (صفوی).
- در مورد زنان یتیمی که حق مقرر آنان را به ایشان نمی‌دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید (فولادوند).
- درباره دختران یتیمی که مقرری ایشان را نمی‌پردازید و به ازدواج با آن‌ها رغبت دارید (گرمارودی).
- درباره زنان یتیمی که حقوقشان را به آن‌ها نمی‌دهید، و می‌خواهید با آن‌ها ازدواج کنید (مکارم).
- درباره دختران یتیمی که حقوق لازم و مقرر آنان را نمی‌پردازید، و [به قصد خوردن اموالشان] میلی به ازدواج با آنان دارید (انصاریان).

و دیگر ترجمه‌های قرآن که به یکی از وجوه تفسیری مذکور اکتفا کرده‌اند.

این در حالی است که در صورتی که حرف جر «فی» یا «عن» در آیه ذکر می‌شد، تنها یکی از این دو گروه به وسیله آیه شریفه نهی می‌شدند؛ ولی خداوند به وسیله إسقاط حرف جر (نزع خافض) در این آیه، هر دو گروه را مشمول این مسئله قرار داده است.

ترجمه پیشنهادی:

از تو درباره زنان، فتوا می‌خواهند. بگو: فقط خدا درباره آن‌ها به شما فتوا می‌دهد و [نیز] درباره آنچه در کتاب (قرآن) بر شما تلاوت می‌شود. در خصوص زنان یتیمی که حقوق مقررشان را از آنان دریغ می‌دارید، و [به قصد خوردن اموالشان] میل به ازدواج با آنان دارید [یا به جهت فقرشان، از این‌که با آنان ازدواج کنید، دوری می‌کنید] و [نیز درباره] کودکان مستضعف [که حقوق مالی و انسانی آنان را پایمال می‌کنید، به شما فتوا می‌دهد] و این‌که در حق یتیمان عدل و انصاف را برپا کنید و هر کار نیکی انجام دهید، قطعاً خدا به آن داناست.

۳-۲- نمونه دوم: انتخاب برگزیدگان قوم موسی (ع) برای میقات (اعراف/ ۱۵۵)

یکی دیگر از مهم‌ترین نمونه‌های کاربرد قاعده «نزع خافض» در قرآن کریم، آیه ۱۵۵ سوره اعراف است که می‌فرماید: ﴿وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾. قریب به اتفاق دانشمندان نحو و مفسران، این آیه شریفه را به عنوان شاهد مثالی برای «نزع خافض» در نظر می‌گیرند که واژه «قَوْمَهُ» منصوب به نزع خافض شده و با حذف حرف جرّ «مِنْ» قبل از آن، به عنوان مفعول به برای فعل «اخْتَارَ» در نظر گرفته می‌شود (برای نمونه رک مبرد، بی‌تا، ج ۲:

۵۸۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۱۶۴؛ درویش، ۱۴۱۵، ج ۳: ۴۶۶).

قریب به اتفاق مترجمان قرآن با مفروض دانستن (تقدیر) حرف جرّ «مِنْ» در این آیه شریفه و ترجمه «مِنْ» به «از» یا «از میان»، تقدیر آیه را «وَ اخْتَارَ مُوسَى مِنْ قَوْمِهِ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» دانسته و آیه شریفه را این گونه ترجمه کرده اند:

موسی از میان قومش هفتاد مرد را برای میعادگاه ما برگزید (انصاریان؛ نیز رک ترجمه های آیتی، صفوی، فولادوند، مشکینی، مکارم و دیگران؛ و در میان تفاسیر برای نمونه رک طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۸: ۲۶۹).

در میان کتاب های نحو، برخی این نوع حذف در آیه شریفه را فقط سماعی دانسته اند (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۵: ۱۸۶؛ درویش، ۱۴۱۵، ج ۳: ۴۶۶) و این نوع حذف حرف جر و بی واسطه آمدن مفعول برای فعل را در زبان، امری عادی انگاشته اند. بیشتر مفسران نیز تنها با اشاره به قاعده نحوی نزع خافض، هیچ وجه بلاغی و تفسیری را برای این حذف ذکر نکرده اند. ولی باید توجه داشت که این حذف به ویژه درباره قرآن کریم، بی دلیل نمی تواند صورت گرفته باشد و قطعاً برای معنای تفسیری سودمند است که باید مورد توجه و دقت قرار گیرد. اندکی از کتاب های نحوی و تفسیری به این مسئله توجه کرده اند و وجوهی را برای این حذف ذکر کرده اند.

یکی از وجوه مهم بیان شده توسط امین الخضری این است که: افتادن حرف جرّ «مِنْ» در این آیه، بیانگر این است که تعداد شایستگان در میان قوم بنی اسرائیل بسیار اندک بودند و گویی حضرت موسی (ع) افراد شایسته ای جز آن هفتاد تن در میان قوم خود نیافت؛ گویی آن هفتاد تن، کل قوم او بودند و این نوع بیان قرآن کریم در حذف حرف جر (نزع خافض)، در

حقیقت، تلمیحی به کثرت گنه‌کاران و تمرد و عصیان بیش از اندازه بنی‌اسرائیل و قلّت صالحان در میان آنان است (رک خضری، ۱۴۰۹: ۳۳۶).

و جالب این است که حتی همان هفتاد تن نیز که شایستگان قوم خود بودند، باز هم در میقات دچار انحراف شدند و تقاضای دیدن پروردگار را کردند و بی‌کفایتی و نالایق بودن خویش را نشان دادند.

بر همین اساس است که در برخی تفاسیر شیعی به روایتی از امام زمان (ع) استناد شده است مبنی بر این‌که: «حضرت مهدی (ع) در پاسخ کسی که پرسید چرا مردم حق انتخاب امام را ندارند؟ فرمودند: حضرت موسی از میان قوم خود برای میقات خدا هفتاد نفر را انتخاب کرد با این‌که یقین داشت مؤمن و مخلص هستند؛ ولی این انتخاب برخلاف تصوّر او بر منافقین قرار گرفت و معلوم شد لایق نبودند، پس وقتی انتخاب‌شدگان پیامبری مثل موسی منحرف شدند، انتخاب‌شدگان مردم چه وضعی خواهند داشت!» (رک عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۷۶؛ و ج ۴: ۱۳۷؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۵۹۱).

برداشت دیگر تفسیری از آیه شریفه که بهتر به نظر می‌رسد، آن است که: دلیل چنین حذفی، دلالت آیه بر این موضوع است که موسی (ع)، هفتاد تن از برگزیدگان و افراد مؤثر قومش را برای بردن به میقات انتخاب کرد. این وجه تفسیری، از تفسیر مراغی و برخی اقوال تفسیری مانند نقل تفسیر قمی - که اشاره خواهیم کرد - به دست می‌آید (أی و انتخاب موسی و اصطفی سبعین رجلا من خيار قومه للمیقات) (مراغی، بی‌تا، ج ۹: ۷۸). بر اساس این تفسیر، این هفتاد تن، چنان اثری در میان قوم داشتند که اگر هر گزارشی از آنچه در همراهی

با موسی (ع) دیده و دریافت کرده بودند، به قوم بنی اسرائیل می دادند، آن ها قبول می کردند؛ لذا کلمه «قومه» به نزع خافض آورده شده تا این مفهوم را برساند که موسی با بردن این هفتاد تن برگزیده و مؤثر در میان قوم، گویی همه قوم خود را با خود به کوه طور برد.

همان گونه که بیان شد، قول دیگر مؤید این تفسیر، نقلی است از تفسیر قمی که بر اساس آن هنگامی که موسی (ع) به قومش گفت که خداوند با من سخن گفته است، سخن او را باور نکردند. لذا موسی (ع) به آنان گفت که از میان خود افرادی را برگزینید تا همراه من به میقات بیایند و کلام خدا را بشنوند و آنان هفتاد تن از برگزیدگان خود را انتخاب کردند: «فَإِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَالَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّ اللَّهَ يَكَلِّمُنِي وَيُنَاجِيَنِي لَمْ يَصَدَّقُوهُ فَقَالَ لَهُمْ اخْتَارُوا مِنْكُمْ مَنْ يَجِيءُ مَعِيَ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَهُ فَاخْتَارُوا سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ خِيارِهِمْ وَذَهَبُوا مَعَ مُوسَى إِلَى الْمِيقَاتِ» (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۴۱؛ بحرانی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۵۹۱-۵۹۲).

از این نقل نیز روشن می شود که این هفتاد تن برگزیده، درواقع افراد مؤثر قوم بودند؛ به گونه ای که سخن آنان در میان قوم اثر فراوان داشت و حضرت موسی (ع) با بردن آنان به میقات گویی کل قوم را با خود به میقات برده است.

ترجمه پیشنهادی آیه:

در پایان این بحث و با توجه به نکات بیان شده، ترجمه پیشنهادی آیه ۱۵۵ سوره اعراف چنین ارائه می گردد:

موسی از میان قومش، هفتاد تن [از افراد مؤثر] را برای [بردن به] میقات ما برگزید؛ پس هنگامی که [به سبب درخواست دیدن خدا]، آن لرزش سخت، آنان را فراگرفت [و هلاک

شدند، [موسی] گفت: «پروردگارا! اگر می‌خواستی، آنان و مرا پیش از این، هلاک می‌کردی [اینک من چگونه خبر مرگ اینان را برای قوم ببرم؟!]; آیا ما را به [کیفر] آنچه بی‌خردان ما مرتکب شدند، هلاک می‌کنی؟! این [حادثه] چیزی جز آزمایش تو نیست، هر که را بخواهی به وسیله آن [آزمایش] گمراه می‌کنی، و هر که را بخواهی هدایت می‌نمایی، تو سرپرست ما هستی، پس ما را بیامرز، و بر ما رحم آور، و تو تنها آمرزنده‌ای».

درباره ترجمه مذکور این نکات نیز قابل توجه است که:

الف و لام در واژه «الرَّجْفَةُ»، الف و لام عهد ذهنی است؛ و لذا چنین ترجمه شده است: «آن لرزش سخت» (اشاره به آن لرزش معهود ذهنی برخاسته از صاعقه آسمانی که آنان را هلاک کرد).

نکته دیگر قابل تأمل - که بحثی جدا را برای خود می‌طلبد و در پژوهشی دیگر به این مسئله پرداخته‌ایم - مغفول ماندن وزن «أفعل» تعیین در قریب به اتفاق ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن است؛ چنان‌که در این آیه شریفه، واژه «خَیر» در «خَیرُ الْغَافِرین» برای تعیین است و نه تفضیل. در این باره باید گفت: قریب به اتفاق ترجمه‌های قرآن کریم و نیز بسیاری از تفاسیر قرآن، همواره وزن «أفعل» در آیات قرآن را «أفعل تفضیل» دانسته و در ترجمه فارسی نیز از واژه‌های «تر» و «ترین» استفاده کرده‌اند. این در حالی است که در آیات قرآن کریم، هنگامی که از صفات در قالب «أفعل» استفاده می‌شود، مراد غالباً «أفعل تفضیل» نیست؛ بلکه در بیشتر موارد، مراد «أفعل تعیین» است. و این نکته بسیار مهمی است که در قریب به اتفاق ترجمه‌های قرآن و نیز بیشتر تفاسیر مغفول مانده است؛ درحالی که تأثیر فراوانی در ترجمه و

تفسیر داشته و می‌توان گفت غفلت از آن، موجب دگرگونی عبارت مذکور در ترجمه و تفسیر می‌شود.

به عبارت دیگر، برخلاف باور عمومی، وزن «أفعل و فُعلی» مانند «أكبر و کُبری» همواره به معنای «تفضیل» نیست تا در ترجمه فارسی از «تر و ترین» مانند «بزرگتر و بزرگترین» استفاده شود، بلکه گاهی برای بیان «تعیین» و حصر است؛ زیرا «أفعل و فُعلی» زمانی به مفهوم و معنای «أفعل تفضیل» است که برای مقایسه بین دو چیز یا دو کس به کار رود؛ درحالی‌که گاهی اصلاً مقایسه‌ای در کار نیست، بلکه «أفعل و فُعلی» تنها برای تعیین و حصر در امر واجب و معین به کار می‌رود که از آن به اصطلاح «أفعل تعین» نه «أفضل تفضیل» یاد می‌شود. به عنوان نمونه در آیه ۵۹ سوره نساء، به شهادت سیاق و نیز به حکم عقل، اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر، واجب تعیینی است؛ یعنی متعیناً تنها اطاعت از خدا، رسول و اولی الامر واجب است و عاقبت نیکی در پی دارد و در این مطلب، افضلیتی مطرح نیست که بگوییم اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر نسبت به کار دیگری، برتری دارد تا آن‌گاه قائل به خوب بودن کاری غیر از اطاعت شویم؛ بلکه تمام خیر و عاقبت نیک فقط در این کار، یعنی اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر است. با جستجوی صورت گرفته در میان تفاسیر، ظاهراً تفسیر آیت الله جوادی آملی تنها تفسیری است که با بیان این مطلب ذیل برخی آیات از جمله آیه ۵۹ سوره نساء، به مفهوم این وزن با عنوان «أفعل تعین» توجه دارد (رک جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۹: ۲۴۰؛ نیز رک جوادی آملی، جلسه درس اخلاق، ۱۳۹۵/۱۰/۱۶).

همچنین ترجمه آیه ۱۵۵ سوره اعراف به «بهترین آمرزندگان» - آن گونه که بیشتر مترجمان

آورده‌اند - ترجمه صحیحی نیست؛ بلکه آیه شریفه درصدد بیان حصرِ صفتِ مغفرت به صورت معین در خداوند متعال است (ترجمه دقیق: تو تنها آمرزنده‌ای).

۳-۳- نمونه سوم: پیشی گرفتن یوسف و همسر عزیز و شتاب به سوی دربِ کاخ (یوسف، ۲۵)

نمونه دیگر قاعده نزع خافض، در آیه ۲۵ سوره یوسف و ماجرای یوسف و همسر عزیز مصر است. در بیان آن موقعیتی که یوسف (ع) در دام همسر عزیز گرفتار آمده بود و باید خود را از آن محل دور می‌کرد و لذا با سرعت به سوی در دوید تا در را باز کند و خارج شود. همسر عزیز نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود، و برای این منظور، پیراهن او را از پشت سر گرفت و به عقب کشید، به طوری که پشت پیراهن از طرف طول پاره شد:

﴿وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

ماده «استباق» در لغت به معنی پیشی گرفتن در حرکت و سبقت گرفتن دو یا چند تن بر یکدیگر است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۹۵) که در این آیه شریفه، حرف جرّ «إلى» پس از آن حذف شده و کلمه «الباب» منصوب به نزع خافض شده است (درویش، ۱۴۱۵، ج ۴: ۴۷۴؛ صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۲: ۴۰۸).

به گفته برخی مفسران، به کار رفتن فعل «استَبَقَا» در آیه شریفه، بیانگر شدّت و مبالغه در حرص و تمایل هر یک از آن دو برای رسیدن به درِ کاخ است (ابوالسعود، ۱۹۸۳، ج ۴: ۲۶۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۶: ۴۰۸).

منتها به گفته علامه طباطبایی (ره): از سیاق آیات برمی‌آید که مسابقه همسر عزیز و

یوسف، به دو منظور مختلف بوده است: یوسف می‌خواسته خود را زودتر به در برساند و آن را باز نموده از چنگ همسر عزیز فرار کند و همسر عزیز سعی می‌کرده خود را زودتر به در برساند و از باز شدنش جلوگیری نماید، تا شاید به مقصود خود نائل شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱: ۱۴۰-۱۴۱).

به نظر می‌رسد دلیل نزع خافض در آیه شریفه نیز همین امر باشد یعنی آیه برای نشان دادن این مطلب که هر یک از آن دو در رسیدن به در کاخ، هدفی متفاوت داشته‌اند، حرف جر را نیاورده است تا غایت و هدف متفاوت آن دو را در شتاب به سوی در کاخ برساند. و به نظر می‌رسد سیاق آیات شریفه به ویژه آیه شریفه قبل (آیه ۲۴) نیز مؤیدی برای این مطلب باشد. آیه ۲۴ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾؛ صرف نظر از برخی دیدگاه‌های تفسیری که منافی با مسئله عصمت پیامبران است؛ این آیه شریفه بیانگر این حقیقت است که: همسر عزیز مصر برای کام‌جویی، قصد یوسف را کرد (قصد گناه) و اگر یوسف هم برهان الهی را ندیده بود و با حفظ و مراقبت، از بُعد الهی برخوردار نشده بود، مانند زلیخا به دام هوای نفس می‌افتاد و از هوای نفس پیروی می‌کرد. بنابراین آنچه یوسف را حفظ کرد، مراقبت از بُعد الهی وجود و دانستن همیشگی خود در محضر خدا بود.

تعبیر این آیه شریفه نظیر مفهومی است که در آیه ۱۰۶ سوره نساء خطاب به رسول خدا (ص) می‌فرماید: ﴿وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا﴾ یعنی: «و [حتی تو ای پیامبر دعا کن و] از خداوند پوشش [و مصونیت] بخواه [که به فضل و رحمت خود، با پوشاندن نفس، تو را مصون دارد از این که نفس سر برآورد و خود را بر بُعد الهی تو بیافکند و تو را به خطا و لغزش

و دفاع از خیانت کاران فروافکند؛ زیرا خداوند مصون دارنده [و] دارای رحمت ویژه است» (ترجمه پیشنهادی از نویسنده).

همان گونه که در ترجمه اشاره شده است، خطاب به پیامبر (ص) از این جهت است که حتی ایشان باید همواره خود را در محضر خدا بدانند تا از سرکشی نفس مصون باشد؛ زیرا آنچه سبب شده است تا آن حضرت، به این مقام برسد، بُعد عالی و الهی وجود اوست که در اثر مراقبت حاصل شده و نیاز به مراقبت همیشگی دارد و بدون آن، حتی پیامبر خدا دچار سرکشی نفس می شود و حتی پیامبر (ص) باید دعا کند که خداوند او را از شر سرکشی نفس، مصونیت بخشد. چنان که درباره حضرت یوسف (ع) چنین است.

بر اساس آنچه بیان شد، با توجه به سیاق آیات شریفه، مؤید بودن این آیه شریفه (آیه ۲۴) برای مطلب مذکور در آیه ۲۵ سوره یوسف چنین است:

نهایت و شدت و مبالغه در اختلاف و متفاوت بودن غایت یوسف و همسر عزیز هم در آیه ۲۴ (با تعبیر **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاٰ بُرْهَانَ رَبِّهٖ**) و هم در آیه ۲۵ (به وسیله قاعده نزع خافض برای نشان دادن غایت و هدف متفاوت آن دو) نمایان است؛ که یکی (یوسف) تلاش می کند و سرعت می گیرد برای حفظ خودِ عالی خویش؛ و دیگری (همسر عزیز) تلاش می کند و سرعت می گیرد برای رسیدن به مقصودِ شیطانی و شهوانی خویش.

البته دیدگاه تفسیری دیگری نیز درباره آیه ۲۴ سوره یوسف با توجه به برخی روایات تفسیری شیعه برای آن قابل ذکر است که منافاتی با این تفسیر نداشته و با هم قابل جمع هستند: در این دیدگاه، بر اساس روایت تفسیری از امام رضا (ع)، آیه شریفه این گونه تفسیر شده است

که: زلیخا قصد معصیت؛ یعنی زناکاری داشت، و یوسف (ع)، قصد آن داشت که اگر زلیخا آن حضرت را بخواهد به آن عمل شنیع مجبور سازد او را بکشد؛ ولی رحمت خداوند و عصمت نبوت یوسف (ع)، آن حضرت را از قتل زلیخا و فحشاء، بازگردانید (ابن بابویه، ۱۳۷۶: ۹۱؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۹۳). بر اساس این روایت تفسیری، ترجمه آیه شریفه ۲۴ چنین است: «[آن زن، برای کامجویی] قصدِ وی کرد و او (یوسف) هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود، [برای دفاع از شرافت و پاکی اش] قصدِ [کشتن] او را می کرد [ولی دیدن برهان پروردگارش او را از این قتل بازداشت و راه هرگونه اتهام قتل و تجاوز بر او بسته شد]. بدین سان [یوسف را یاری دادیم] تا هرگونه بدی [که سبب اتهام او می شد] و [نیز] فحشاء را از او بازگردانیم، چراکه او از بندگان خالص گشته ما بود».

ترجمه پیشنهادی بر اساس نکات بیان شده:

در مجموع با توجه به نکات بیان شده، می توان آیات ۲۴ و ۲۵ سوره یوسف را این گونه ترجمه کرد (ترجمه پیشنهادی):

و [قسم یاد می کنم که] [آن زن برای کامجویی] قصدِ وی کرد و او (یوسف) هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود [و با حفظ و مراقبت از خود، از بُعد الهی برخوردار نشده بود]، قصدِ او می کرد. بدین سان [یوسف را یاری دادیم] تا هرگونه بدی و فحشاء را از او بازگردانیم، چراکه او از بندگان خالص گشته ما بود (۲۴).

[یوسف که دریافت آن زن، قصد کامجویی از او را دارد، گریخت و آن زن نیز به دنبال یوسف دوید] و هر دو با سرعت به سوی در پیشی گرفتند [یوسف برای فرار از چنگ همسر عزیز و رهایی از آن لغزشگاه خطرناک و همسر عزیز برای جلوگیری از باز شدن در و نیل به مقصود خود] و [آن زن] پیراهن او را از پشت درید؛ و [چون در باز شد] هر دو، شوهر آن زن را در آستانه در یافتند. [زن به شوهر خود گفت:] «کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهل تو خیانت کند، جز زندان و یا عذاب دردناک، چه خواهد بود؟!» (۲۵).

گفتنی است ترجمه آیه ۲۴ با سیاقِ قسم بدان سبب است که حرف لام در «لَقَدْ»، حرفِ جواب برای قسم محذوف است (درویش، ۱۴۱۵، ج ۴: ۴۷۰).

۳-۴- نمونه چهارم: عدم خشنودی خداوند در مسئله عزم بر طلاق (بقره/۲۲۷)

نمونه دیگر قاعده نزع خافض و تأثیر آن بر ترجمه و تفسیر آیات، آیه ۲۲۷ سوره بقره است. این سیاق از آیات در مسئله ایلاء است.

«ایلاء» از قوانین زشت دوره جاهلیت به معنی سوگند خوردن بر ترک عمل زناشویی بود؛ به این ترتیب که هر زمان مردی از همسر خود متنفر می شد سوگند یاد می کرد که با او هم‌بستر نگردد و از این طریق، او را تحت فشار قرار می داد. آیات مورد بحث با این سنت غلط مبارزه کرده و راه گشودن این سوگند را بیان می کند.

نخست در آیه ۲۲۶ می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَزْوَاجِهِمْ فَأِنْ فَاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

برای کسانی که سوگند یاد می کنند که از [آمیزش جنسی با] زنان خود کناره گیری کنند

[ایلاء]، چهار ماه فرصت دارند [که وضع خویش را با همسر خود روشن کنند؛ پس از این چهار ماه یا باید سوگند خود را بشکنند و کفاره دهند و یا او را طلاق گویند]. پس اگر [در این مدت، با دادن کفاره، به آن چه مقتضای زناشویی است] بازگشتند، [خداوند آنان را می‌بخشاید؛ زیرا] خداوند بسیار آمرزنده [و] دارای رحمت ویژه است (ترجمه پیشنهادی نویسنده این پژوهش).

سپس در آیه بعد می‌فرماید: ﴿وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

در این آیه شریفه، کلمه «الطَّلَاق» منصوب به نزع خافض است؛ زیرا فعل «عزم» با حرف جرّ «علی» متعدّی می‌شود (درویش، ۱۴۱۵، ج ۱: ۳۳۶). البته برخی احتمال تضمین را نیز در این آیه شریفه مطرح کرده‌اند به این معنی که فعل «عزم» متضمّن معنی «نوی» باشد که در آن صورت، کلمه «الطَّلَاق» مفعولٌ به برای آن فعل محذوف خواهد بود (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۲: ۴۵۰؛ سمین، ۱۴۱۴، ج ۱: ۵۵۲).

عزم بر طلاق به تصمیم جدی و رأی قاطع بر امر طلاق از سوی شخص دلالت دارد (عزم الطلاق: تصمیم علیه، و استقرار الرأی فیهِ بعد التأمل) (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲: ۳۶۷). تعداد بسیار اندکی از تفاسیر به سبب حذف حرف جر در این آیه شریفه پرداخته‌اند.

يك وجه تفسیری گفته شده برای این حذف آن است که:

گرچه آیه شریفه با تعبیر ﴿وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ﴾ بیانگر عزم و اصرار این افراد بر طلاق است؛ ولی خداوند با حذف حرف جر، نشان می‌دهد که چنین عزم و اصراری را نمی‌خواهد و به گونه‌ای لطیف، افراد را به عدم قاطعیت و تصمیم در این مورد فرامی‌خواند و شخص مؤمن

را به بازگشت به زندگی مشترک و ادامه آن تشویق می‌کند که این مفهوم با دعوت به صلح و سازش در پایان آیه پیشین ﴿فَإِنْ فَأَوْفَانِ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ نیز تناسب دارد. به عبارتی، خداوند با این تعبیر درصدد بیان این مطلب است که گرچه طلاق حلال است ولی مبعوض‌ترین و منفورترین حلال نزد خداوند است (رک انصاری، ۱۴۲۴، ج ۱۶: ۷۳۲).

بنابراین با توجه به این که حرف «علی»، «استعلاء» را می‌رساند و نیز با توجه به دلالت آن بر قاطعیت از سوی شخص، با حذف آن، مفهوم عدم تأکید بر طلاق افاده می‌شود و این مطلب با سیاق آیه قبل که بر توصیه به سازش زوجین دلالت دارد، سازگاری و همخوانی دارد. برخی نیز گفته‌اند که فعل «عزم» هم با حرف «علی» متعدی می‌شود و هم بدون آن متعدی به خود است و بی‌واسطه مفعول می‌گیرد. ولی به کار رفتن آن بدون حرف «علی» (نزع خافض)، بیانگر مبالغه و شدت نهی از تصمیم بر چنین کاری است؛ چنان‌که در آیه شریفه ۲۳۵ همین سوره ﴿وَلَا تَعَزُّمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ﴾ نیز چنین است (شیخ زاده، ۱۴۱۹، ج ۲: ۵۷۸).

وجه دوم تفسیری آن است که با توجه به این‌که سیاق آیات ایلاء است (رک بقره/۲۲۶)، از آن جایی که وضعیت مرد نسبت به همسرش در مدت ایلاء شبیه به حالت طلاق است و بعد از چهار ماه به خودی خود طلاق واقع نمی‌شود، یا باید به همسرش رجوع کند و با او بیامیزد و یا او را طلاق دهد و اگر از این کار خودداری کند. در این جا خداوند درباره او می‌فرماید: ﴿وَإِنْ عَزَّمُوا الطَّلَاقَ﴾؛ یعنی عزم و تصمیم (به هر يك از این دو کار) را با نیاوردن حرف جر بر او قرار داده به این معنی که باید کاری را که موجب تعلیق و سردرگمی است، بدون وقفه ترك کند (بقاعی، ۱۴۲۷، ج ۱: ۴۲۷).

این آیه شریفه نمونه بارز دیگری از تأثیرگذاری نزع خافض در مفهوم آیه است که از نگاه ترجمه‌های قرآن کریم و بیشتر تفاسیر مغفول مانده است.

نگاهی به برخی ترجمه‌های قرآن:

- و اگر تصمیم به جدایی گرفتند [آن هم با شرایطش مانعی ندارد] زیرا خداوند شنوا و داناست (آدینه‌وند).
- و اگر عزم طلاق کردند، خداوند شنوا و داناست (آیتی).
- و اگر [برای پایان یافتن مشکلات] تصمیم به طلاق گرفتند، [در صورت رعایت شرایط مانعی ندارد] مسلماً خدا [به گفتار و کردارشان] شنوا و داناست (انصاریان).
- و اگر آهنگ طلاق کردند و همسر خود را طلاق گفتند، [بدانند که] خدا هرسخنی را می‌شنود و از هر نیتی باخبر است (صفوی).
- و اگر آهنگ طلاق کردند، در حقیقت خدا شنوای داناست (فولادوند).
- و اگر تصمیم به طلاق گرفتند (مانعی ندارد، سوگند منحلّ و کفّاره ساقط می‌شود) همانا خداوند شنوا و داناست (مشکینی).
- و اگر تصمیم به جدایی گرفتند، (آن هم با شرایطش مانعی ندارد) خداوند شنوا و داناست (مکارم).

ترجمه پیشنهادی با توجه به نکات بیان‌شده:

و اگر تصمیم به طلاق گرفتند، [آن هم با رعایت شرایطش مانعی ندارد؛ گرچه خداوند نسبت به آن اکراه دارد و نمی‌خواهد که چنین پیمانی میان شما منعقد شود]

۳-۵- نمونه پنجم: اوج استکبار شیطان در برابر امر به سجده بر آدم (اسراء/۶۱)

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا﴾

کلمه «طیناً» در آیه شریفه منصوب به نزع خافض است (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۸: ۱۰۳)؛ گرچه وجوه اعرابی دیگری نیز برای این کلمه ذکر شده است (رک درویش، ۱۴۱۵، ج ۵: ۴۶۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۳: ۱۴۳-۱۴۴).

اما صرف نظر از وجوه اعرابی گفته شده برای این کلمه، سؤال این است که چه تفاوتی میان تعبیر «طیناً» به کار رفته در این آیه شریفه ﴿قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا﴾ و تعبیر «مِنْ طین» در آیه ۱۲ سوره اعراف و آیه ۷۶ سوره ص وجود دارد ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ که در آن حرف جرّ «مِنْ» حذف نشده است؟

در پاسخ می‌توان گفت که حذف این حرف می‌تواند بیانگر شدت طغیان ابلیس در تحقیر و تمسخر انسان باشد که اصلاً نگاهش نسبت به انسان این است که او، سراپا گِل و موجودی بسیار بی‌ارزش است و اصلاً بشری کامل و تمام‌عیار نیست (رک انصاری، ۱۴۲۴، ج ۱۶، العدد ۲۸)؛ و لذا از سرِ سرکشی و طغیان و تکبر، خطاب به خداوند می‌گوید: آیا من در برابر تگه‌ای گِل که آفریدی، سجده کنم؟!

این مفهوم علاوه بر آن که به وسیله نزع خافض رسانیده شده است، به وسیله تنوین موجود در کلمه «طیناً» نیز افاده شده است که بیانگر تحقیر و تصغیر است.

اما در آیه ۱۲ سوره اعراف و آیه ۷۶ سوره ص، گفته شیطان، ناظر بر مقایسه میان خلقت خویش و خلقت انسان است که خطاب به خداوند می‌گوید: «مرا از آتش خلق کردی؛ ولی او (انسان) را از گِل!» و لذا در این دو آیه شریفه، کلمه «طین»، با حرف «مِن» آمده است. به عبارتی، آیه سوره اسراء، بیانگر شدت تحقیر شیطان نسبت به انسان است؛ ولی آیه سوره اعراف و سوره ص، بیانگر مقایسه‌ای که شیطان درباره جنس خلقت خود و انسان انجام داد و بر اثر آن، از فرمان خداوند سر باز زد.

این نکته در بسیاری از ترجمه‌های قرآن، مغفول مانده است و موجب شده است که آیه ۶۱ سوره الاسراء را نیز مانند دو آیه دیگر در سوره اعراف و سوره ص، به صورت «او را از گِل آفریدی» ترجمه کرده‌اند (برای نمونه رک ترجمه‌های انصاریان، صفوی، فولادوند، کاویانپور، گرمارودی، مشکینی، مکارم و دیگران).

ترجمه پیشنهادی آیه ۶۱ سوره اسراء:

و [یاد کن] هنگامی [را] که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید». پس همه سجده کردند جز ابلیس که گفت: «آیا [من] در برابر کسی که او را سراپا گِل آفریدی، سجده کنم؟!»

۴- نتیجه‌گیری

پس از تبیین تأثیر اسلوب نزع خافض در نمونه‌های ارائه‌شده از قرآن کریم و تأثیر آن در ترجمه و تفسیر آیات، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱- نزع خافض، یکی از اسلوب‌های بلاغی و عناصر مفهومی و زیبایی ساز زبان قرآن

است که قرآن کریم با به کارگیری این اسلوب، به برجسته سازی نکات قابل توجهی در سیاق می پردازد.

۲- به کارگیری این اسلوب، تأثیر در چگونگی ارائه پیام های هدایتی قرآن داشته و علاوه بر کارکردهای زیبایی شناختی، بیانگر مفهوم تفسیری خاصی در معنا است که بدون آن، چنان مفهومی در آیه افاده نمی شود.

۳- برای روشن شدن معنا و مفهوم دقیق آیات، باید به هر نوع حذف و یا اضافه حروف و حتی حرکات توجه داشت.

۴- این که در بسیاری از کتاب های نحو و اعراب القرآن و حتی تفاسیر قرآن، به موضوع نزاع خافض بدون توجه به تأثیر آن در مفهوم و تفسیر کلام پرداخته شده، از آسیب های وارده بر این آثار است که از جنبه های مفهومی این قاعده نحوی، غفلت ورزیده اند.

۵- بر همین اساس، قریب به اتفاق ترجمه های قرآن نیز بدون توجه به تأثیر این قاعده بر زبان و تلازم و پیوستگی قواعد نحوی و تفسیر آیات، به ترجمه آیات مربوطه پرداخته اند.

۶- با توجه به اهمیت موضوع، بررسی و تبیین کاستی های ترجمه ها و تفاسیر قرآن در این حوزه و ارائه رویکردهای دقیق تر و صحیح تر ضروری است.

در این پژوهش با واکاوی پنج نمونه از مواضع اسلوب نزاع خافض در قرآن کریم، اثر این اسلوب در ترجمه و تفسیر آیات، بررسی و کاستی های ترجمه ها و تفاسیر تبیین شد و در هر یک از نمونه ها، ترجمه ای دقیق و صحیح و در برخی موارد، نوین بر اساس رویکرد تفسیری صحیح ارائه گردید.

منابع

* قرآن کریم با ترجمه های انصاریان، آیتی، صفوی، فولادوند، گرمارودی، مشکینی، مکارم، کاویانپور و دیگران.

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، گردآوری شمس الدین، سناء بزيع؛ شمس الدین، ابراهیم، تحقیق عبدالباری عطیه، علی، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، (۱۴۱۵ق).
۲. انصاری، یوسف بن عبدالله، من اسرار النزع الخافض فی القرآن، مجلة جامعة أم القرى لعلوم الشريعة و اللغة العربية و آدابها، ج ۱۶، العدد ۲۸، (۱۴۲۴ق).
۳. ابراهیم برکات، ابراهیم، النحو العربی، قاهره- مصر: دار النشر للجامعات، (بی تا).
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، چ ۶، تهران: کتابچی، (۱۳۷۶ش).
۵. _____، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تحقیق و تصحیح لاجوردی، مهدی، تهران: نشر جهان، (۱۳۷۸ق).
۶. ابن درید، محمد بن حسن، جمهرة اللغة، بیروت: دار العلم للملایین، (۱۹۸۸م).
۷. ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحرير و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، (۱۴۲۰ق).
۸. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، تصحیح و تحقیق هارون، عبدالسلام محمد، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، (۱۴۰۴ق).

۹. ابن هشام، عبد الله بن يوسف، *أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك*، تحقيق عبد الحميد، محمد محيي الدين، بيروت: المكتبة العصرية، (بی تا).
۱۰. ابوحیان، محمد بن يوسف، *البحر المحيط في التفسير*، تحقيق جميل، صدقي محمد، بيروت: دار الفكر، (۱۴۲۰ق).
۱۱. ابوالسعود، محمد بن محمد، *تفسير ابی السعود (ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم)*، بيروت: دار إحياء التراث العربي، (۱۹۸۳م).
۱۲. بحرانی، هاشم بن سلیمان، *البرهان في تفسير القرآن*، قم: مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامية، (۱۴۱۵ق).
۱۳. بقاعی، ابراهیم بن عمر، *نظم الدرر في تناسب الآيات و السور*، تحقيق مهدي، عبدالرزاق غالب، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد علي بيضون، (۱۴۲۷ق).
۱۴. جوادى آملی، عبدالله، *تسنیم (تفسير)*، تحقيق واعظی محمدی، حسن، قم: اسراء، (۱۳۸۹ش).
۱۵. جوادى آملی، عبدالله، *تفسير آیت الله جوادى آملی (جلسات تفسير و اخلاق)*، قابل دستیابی در پایگاه اطلاع رسانی بنیاد بین المللی علوم و حیانى اسراء.
۱۶. الخضرى، محمد الأمين، *من اسرار حروف الجر في الذكر الحكيم*، قاهره: مكتبة وهبة، (۱۴۰۹ق).
۱۷. درویش، محی الدین، *اعراب القرآن الكريم و بیانه*، چ ۴، سوریه - حمص: الارشاد،

(۱۴۱۵ق).

۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار القلم،

(۱۴۱۲ق).

۱۹. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقاویل

فی وجوه التأویل، تصحیح حسین احمد، مصطفی، چ ۳، بیروت: دار الکتاب

العربی، (۱۴۰۷ق).

۲۰. سحاب، فکتور، یلاف قریش، رحلة الشتاء و الصيف، بیروت: کومبیو نشر و المركز

الثقافی العربی، (۱۹۹۲م).

۲۱. سمن، احمد بن یوسف، الدر المصون فی علوم الکتاب المکنون، تحقیق صیره،

احمد محمد، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون،

(۱۴۱۴ق).

۲۲. شیخ زاده، محمد بن مصطفی، حاشیه محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی

البیضاوی، تصحیح شاهین، محمد عبد القادر، بیروت: دار الکتب العلمیة،

منشورات محمد علی بیضون، (۱۴۱۹ق).

۲۳. صافی، محمود، الجدول فی إعراب القرآن و صرفه و بیانه مع فوائد نحویة هامة، چ

۴، سوریه - دمشق: دار الرشید، (۱۴۱۸ق).

۲۴. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چ ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی

للمطبوعات، (۱۳۹۰ق).

۲۵. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح عاملی، احمد حبیب،

بیروت: دار إحياء التراث العربی، (بی تا).

۲۶. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی

محلاتی، ج ۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، (۱۴۱۵ق).

۲۷. علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد: مکتبة النهضة،

(۱۹۸۰م).

۲۸. العلی، صالح احمد، محاضرات فی تاریخ العرب، بغداد: مطبعة الارشاد،

(۱۹۶۸م).

۲۹. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق موسوی جزایری، طیب، ج ۳، قم: دار

الکتاب، (۱۳۶۳ش).

۳۰. مبرد، محمد بن یزید، المقتضب، مراجعه: یعقوب، امیل، تحقیق حمد، حسن،

بیروت: دار الکتب العلمیة، (بی تا).

۳۱. مدنی، علی خان بن احمد، الحقائق النندیة فی شرح الفوائد الصمدیة، تصحیح و

تحقیق سجادی، ابو الفضل، قم: ذوی القربی، (بی تا).

۳۲. مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: دار الفکر، (بی تا).

اسرار نزع خافض در قرآن

الهیہ ہادیان رسانی

۳۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، (۱۳۶۸ش).